

ظهور افسانه‌ای جدید

در آستانه آخرین مرحله امپریالیزم

باوه سرائی مباحثات امپریالیستی از سال ۱۹۷۹ به بعد به اندازه قابل توجهی بیشتر از در آمد کشورهای تولید کننده نفت از زبان تحریرندگان اروپا در ۱۹۷۳ افزایش یافته است. ما بین نگارندگان اروپا و قائم فرسایان خرد و بزرگای کشورهای آمریکا - بی راست شنیدی برای درد دل و شکوه از "سرمایه مابیم" کشورهای تولید کننده نفت گفتند. امکان دارد غرب مابیم را غرق کنند، در گرفته است (جناب احتیاجات که نفوذ سرمایه های امریکائی در اروپا با آنکه به مراتب تعیین کننده تر و واقعی تر از سرمایه های عربی می باشد هرگز چنین جار و جنجالی راه نیانداخته است) ولی امری که باعث تأمل و متاسفانه تا حدی غیر قابل اعتراز است این خواهد بود که قدرت ثابین این تلیفات امپریالیزم حتی در میان صفوف ما نیز تأثیر بگذارد. نتیجتاً هرگونه بررسی این پدیده "دلارهای نفی" و تأثیر آن در تغییر ساختمان اقتصادی و اجتماعی کشورهای مربوطه باید این مساله را با دقت فراوان در نظر داشته باشد.

در این رابطه مقاله ارزست مندل درباره "ظهور سرمایه ملی عرب و ایرانی" (شماره ۱) کتند و گاو) می تواند حداقل بدلیل شکل اختصاری محتویات آن و عدم امکان بحث مفصل و جامع در مقالای که بدون شک بمنظور اشاراتی مختصر و فوری به این پدیده جدید نوشته شده است، در چندین مورد باعث سوء تفاهم شوندند. شود.

مثلاً طرز استفاده رفیق مندل از مضمون "سرمایه ملی" برای تشریح انباشت سریع سرمایه حاصل از ترقی زیاد قیمت نفت در دست حلیقات حاکم کشورهای تولید کننده نفت موجب اشتباهات بسیاری خواهد شد. مگر درست نیست که در نظام مارکسیزم (به بوشاریز، آئین و تروتسکی مراجعه کنید) امپریالیزم بحرله سیاست سرمایه ملی تلقی شده است؟ بنا بر این منطلق آیا "ظهور سرمایه ملی عرب و ایرانی" ناپیستی به ظهور نیروهای جدید امپریالیستی منجر شود؟ رفیق مندلی نویسد: هنوز زود است که از ظهور سرمایه ملی جدید و اتجوم

عرب و ایرانی. مابین نتیجه رسید که طهیت اجتماعی کشورهای عربی و ایران تغییر کرده و از کشورهای استثمار زده فیدل به قدرتهای تازه امپریالیستی شده اند.

* پیدایش سرمایه ملی اتونوم عرب و ایرانی
... نشانی از آغاز پروسه تغییر است و نه انتهای آن * (صفحات ۸ و ۹ مقاله ارزست مندل درباره "ظهور سرمایه ملی اتونوم عرب و ایرانی" در شماره ۱ کتند و گاو). ولی متاسفانه اظهارهای رفیق مندل از بروز اشتباه و سوء تفاهم جلوگیری نخواهند کرد. با اینکه او صریحاً از تأیید وقوع این تبدیل خودداری می کند. با وجود این به این سوال که آیا در آینده نزدیک - پس از اینکه پروسه تغییر به انتهای خود رسید - امکان ظهور امپریالیزم عرب و ایرانی وجود دارد یا نه جواب قاطعی نیز نمی دهد. این مساله به تنهایی باعث اشتکالات بسیاری خواهد شد. از طرف دیگر رفیق مندل بدون آن که رابطه دیالکتیکی بین استقلال و وابستگی را دقیقاً تشریح کند، مساله اتونوم بودن این سرمایه را تا اندازه ای یک طرفه طرح کرده است. سرمایه داری کشورهای تولید کننده نفت در واقع وابسته به بازار بین المللی سرمایه داری و نتیجتاً وابسته به امپریالیزم و در تحلیل نهائی خادم خافع آن است. اگر در چارچوب وابستگی نظام موجود امپریالیستی محدودیت های این استقلال مطلقاً تشریح نشود حالت نسبی این اتونومی شکل مطلق بخود می گیرد که بدون شک بر خلاف منظور رفیق مندل خواهد بود. مساله دیگر در نام گذاری سرمایه های "ملی" کشورهای عربی تولید کننده نفت تحت عنوان "سرمایه ملی عرب" است. این عبارت اعتباری ندارد و در واقع انتزاع تاصحیحی است از خافع متطلف و غالباً مستفادی که بین حلیقات کشورهای عربی وجود دارد و می تواند ضربه تفسیرهای غلطی از ما نسبت این سرمایه شود.

خلاصه کلام این که، لازم است تحولات اخیر که پس از افزایش قیمت نفت در جهان جریان پیدا کرده است با دقت بیشتری بررسی شود. از این لحاظ

مقاله مستدل به عنوان نقطه شروع این مطالعه و دلیلی برای ادامه آن مفید است و برطرف کردن کسب‌دها و دقیق تر ساختن مباحث آن اولین قدم در راه روشن ساختن این پدیده خواهد بود. هدف مقاله زیر نیز چنین است.

سرمایه مالی یا سرمایه‌گرایی؟

۱- سرمایه مالی چیست؟

تبل از هر چیزی باید تعریف دقیقی سرمایه مالی را کنار بگذاریم. این تعریف که سرمایه مالی و بانکی را یکی می‌داند هنوز هم توسط اقتصاد سیاسی بورژوازی بکار می‌رود. از دیدگاه ما تعریف صحیح سرمایه مالی را فقط می‌توان در تئوری اقتصاد مارکسیستی قرن بیستم جستجو کرد. رفیق مستدل می‌نویسد:

"سرمایه مالی، سرمایه‌ای بانکی (سرمایه پولی) است که در بخش‌های تولیدی (صنایع، ترانسپورت و غیره) سرمایه‌گذاری شده و در کنترل آن‌ها سهم است و حتی این کنترل را انحصاراً بدست می‌گیرد." (همان مقاله فوق‌الذکر مستدل در شرطه ۱ کند و گاو، ص ۵) واضح است که اگر به همین چند جمله اکتفا کنیم، مطابق این تعریف سرمایه مالی بجز در کشورهای آنی که کاملاً فاقد سرمایه‌اند همه جا وجود دارد؛ اگر چنین باشد این امر بر همه معلوم است و اصلاً تازگی ندارد. یکی از پدیده‌های واضح انکشاف مرکب که حتی در سال ۱۸۸۱ نیز توسط مارکس و جورج تشریح شده بود این است که وجود مراحل مختلف پولی هم‌زمان توسعه سرمایه‌داری می‌تواند منجر به ایجاد منطبق شکل‌های تکامل یافته سرمایه‌داری در کشورهای عقب‌مانده شود. به این ترتیب، سرمایه بانکی (سرمایه پولی) مالی که در برخی بخش‌های تولیدی سرمایه‌داری می‌شود و حتی برخی از آن‌ها را کلاً و یا جزئاً کنترل می‌کند پدیده‌ای است که به‌طور وسیع در بسیاری از کشورهای عقب‌مانده وجود دارد. حال اگر این سرمایه بانکی را سرمایه مالی بنامیم این سؤال پیش خواهد آمد که مارکسیزم معاصر بر چه اساسی معتقد است که ساختمان اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشورهای امپریالیستی در رابطه با شکل ویژه سلطه سرمایه مالی مشخص می‌شوند؟ به عقیده ما در این مورد

●Rentier Capital

بخصوص، اشکال در طرز استفاده رفیق مستدل از مفهوم سرمایه مالی است.

رودلف هیلفردینگ در کتاب معروفش "سرمایه مالی" نوشت: "من یک چنین سرمایه بانکی یعنی سرمایه به شکل پولی را که به سرمایه صنعتی مبدل شده است سرمایه مالی می‌نامم." این برداری که لنین به این تعریف هیلفردینگ می‌گرفت در مورد تعریف مستدل نیز صادق می‌گردد. لنین نوشت:

"این تعریف کامل نیست، زیرا در آن به یکی از مهم‌ترین نکات یعنی: به رشد تمرکز تولید و سرمایه که شدت آن به حدی است که به انحصار منجر می‌گردد و هم‌اکنون خبر گردیده‌ام اشاره‌ای نمی‌شود." تاریخ پیدایش سرمایه مالی و ظهور این مفهوم عبارتست از: تمرکز تولید، تشکیل انحصار، مافی که در نتیجه رشد این تمرکز بوجود می‌آید در آمیختن یا جوش خوردن بانک‌ها با صنعت.^۱

"... سرمایه مالی عبارتست از درهم آمیختن سرمایه بانک از بزرگترین بانک‌های انحصاری با سرمایه اتحادیه‌های انحصاری گراندها - داران..."^۲

بانک‌های بزرگ انحصاری عرب و ایرانی که با سرمایه‌های انحصارات صنعتی جوش خوردند و اندک‌کم مستنداً واضح است که چنین چیزی وجود ندارد و هیچ وقت نیز وجود نداشته است. عدم وجود آن حتی بهتر مشاهده می‌شود اگر این مطالب را در نظر بگیریم که تمرکز تولید و سرمایه که لنین از آن صحبت می‌کند از چارچوب ملی خارج شده و تمرکز بین‌المللی است. در واقع در کشورهای مورد نظر، بانک‌های خصوصی - اگر وجود داشته باشند - عموماً تحت کنترل بانک‌های انگلیس یا کسین قرار داشته و هنوز تا رسیدن به سطح انحصاری بسیار فاصله دارند. صنایع خصوصی ملی تحت کنترل کامل سرمایه داران داخلی نیز تمرکز چندانی نداشته و در هر حال تا چیزیند. تنها انحصارات بانکی و صنعتی در این

۵ عثمانجا ص ۵۶۵

+ عثمانجا ص ۶۲۵

۱ از کتاب "امپریالیزم بنامه بالاترین مرحله سرمایه‌داری" - مستند آثار لنین - جلد اول قسمت دوم، ص ۵۶۵

کشورها در دست دولت بوده و تشخیص تفاوت بخش خصوصی و دولتی از این نظر که سرمایه دولتی و مالی دو مفهوم کاملاً متمایز هستند (حتی اگر بتوانند در برخی از کشورهای امپریالیستی تا حدی با یکدیگر ادغام شوند) - حائز اهمیت است - در غیر این صورت "کشف" خواهیم کرد که سرمایه مالی سال های سال است که در مصر، سوریه، الجزیره، ایران و غیره وجود داشته است - این هم مثل این می ماند که تازه وسیله ای برای بریدن کره اختراع کنیم!

در صفحات بعدی به این مساله تفاوت بین سرمایه دولتی و خصوصی بخواهیم گفت - فعلاً از این تفاوت صرف نظر کرده - مقدار واقعی سرمایه گذاری صنعتی کشورهای نفتی را بررسی می کنیم *

۲- صنعتی شدن: افسانه ها و واقعیات

مقصود ما از کشورهای نفتی کشورهایی هستند که درآمد نفتی قسمت عمده درآمد ملی شان را تشکیل می دهد - در مناطق عربی و ایران این کشورها عبارتند از عربستان سعودی، ایران، امارات خلیج (از جمله کویت)، عراق، لیبی و الجزیره - در تمام کشورهای نفتی درآمد نفت درآمد بودجه ای و یا بعبارت دیگر درآمد دولتی است - آن بخش از این درآمد که بازاد بر پرداخت های بودجه ای (و پشتوانه ارزی کشور) باشد در خارج سپرده می شود -

از آن جا که پرداخت های بودجه ای مطابق ساختمان اجتماعی - سیاسی کشورهای مختلف به طرز فاحشی تغییر می کنند، بدلیل ماهیت بودجه ای درآمد نفت مشکل می توان جدول کامل و رضایت بخش از جزئیات مصرف آن طرح کرد - جدولی که رفیق مستدل در اول مقاله اش خدج ساخته نیز بدلیل همین اشکالات درآمد های نفتی را از نقطه نظر مصرف بهائی طرح کرده و شیوه توزیع اجتماعی این درآمدها را (حقوق ها، کمک به بخش خصوصی و غیره) روشن ساخته است - این طرز تنظیم مصارف بودجه - ای باعث می شود که فرق بین بخش دولتی و خصوصی نادیده گرفته شود - در ضمن این روشی یکی از مصارفی را که به هیچ وجه قابل صرف نظر کردن نیست کاملاً از نظر دور می دارد - یعنی کمک به کشورهای عقب مانده (مثلاً کمک کشورهای عربی نفتی به دیگر

کشورهای عربی *

در هر صورت دوشیوه مصرفی که مورد نظر ما هستند واضحند: سرمایه گذاری صنعتی در داخل کشورهای مورد بحث و مشارکت در شرکت های صنعتی خارجی که رفیق مستدل بدرستی این شکل مشارکت را از سرمایه گذاری در ارزش های نقدی (اوراق بورس و قرضه و اعتبارات) تمیز داده است - زیرا مستظور ما آن نوع سرمایه گذاری است که همراه با شرکت در کنترل تولید باشد *

توزیع مستدل از این قرار است که ما شاهد تغییرات مهمی در بخش های شخصی از طبقات حاکمه ای که دسترسی به درآمدهای نفتی دارند هستیم - تغییر از فعالیت های سرمایه طفیلی و کرایه ای به سرمایه مالی (البته باز باید مشخص شود که در کدام بخش از طبقات حاکمه چنین تغییری رخ داده است - زیرا دولت براهتی اختیار دار اصلی درآمدهای نفتی است -)

در اینده تغییرات مهمی در فعالیت های اقتصادی طبقات حاکمه کشورهای نفتی رخ داده است و امروزه بخشی از درآمد نفت صرف سرمایه گذاری صنعتی در داخل کشورهای نفتی و مشارکت در شرکت های خارجی می شود تردیدی نیست - مسأله این حاست که آیا این تغییرات کلی معادل با تغییر کیفی سرمایه های کرایه ای کشورهای نفتی به سرمایه های مالی هستند یا نه؟

مستدل سرمایه کرایه ای را چنین تعریف می کند: سرمایه ای که "به نگهداری کیفی اوراق بورس و جمع آوری کوبن دل خوش می کند" (کند - و گو شماره ۱ ص ۵) البته تصاحب اموال غیر مستقول (املاک) نیز که از وجوه مشخصه این نوع سرمایه طفیلی است بایستی به لیست مذکور اضافه می شد - به هر حال، مستدل بحث می کند که در نتیجه تحولاتی که در جریان است دوشیوه استفاده فوق الذکر (یعنی سرمایه گذاری صنعتی داخلی و مشارکت در شرکت های صنعتی خارجی همراه با شرکت در کنترل تولید) از شیوه های طفیلی و کرایه ای استفاده از درآمد نفت (و سرمایه پولی بطور کلی) اهمیت بیشتری پیدا خواهد کرد - ولی ما سئوانه این کافی نیست - باید رابطه نسبی این شیوه های متفاوت را از لحاظ کلی بررسی کرد و اولاً در تشخیص تغییرات کیفی موجود در این تحولات اخیر دچار اغتشاشی شویم *

یا بررسی فعالیت های خارجی این سرمایه - داران تازه به دوران رسیده آغاز می کنیم. گل سر سبد آن ها ایران است. رفیق مستدل می نویسد: " خرید ۲۵٪ از سهام تراست کروب آلمان غربی توسط شاه ایران عموماً بخبرنامه علامت ظهور بخش تازه و مستقل در سرمایه مالی بین المللی تلقی شد. " (گند و گاو شماره ۱ ص ۹) اهمیت این مسأله در این است که گویا " بورژوازی ایران از این پسر در حیات مدیره تراست کروب نماینده خواهد داشت. " اگر چنین می بود این بحث صحت می داشت ولی مسأله این جاست که شاه ایران برخلاف آن چه خبر گزاران بورژوا اشته کرده اند ۲۵٪ از سهام یکی از شرکت های ذوب آهن وابسته به کروب را تصاحب کرده است و نه ۲۵٪ سهام کل تراست کروب. این یک تفاوت کوچک نیست. بلکه از نقطه نظر کنترل یک تفاوت عظیم است! زیرا کنترل که از این طریق بورژوازی ایران در تراست کروب خواهد داشت بقدری ناچیز است که نمی تواند شاید خوبی برای اجابت ظهور یک بخش مستقل سرمایه داری بین - المللی باشد.

یکی دیگر از فروش های " پسر و صدا" که اخیراً صورت گرفت، فروش ۱۵٪ از سهام دیپتر - بنز متعلق به گروه صنعتی کوانت (Quant) (صد درصد متعلق به آلمان غربی!) به دولت کویت است. ولی دولت آلمان غربی شخصاً تذکر داده است که این عطیات شامل ورود نمایندگان دولت کویت در هیات مدیران دیپتر - بنز نخواهد شد. سهام کویت توسط بانک درز دن (Dresden Bank) اداره خواهد شد. به عبارت دیگر اگر ظهور امر را کنار بگذاریم سرمایه گذاری فوق یک سرمایه گذاری کلاسیک در ارزش های نقدی است و در تحلیل نهایی فرقی با فعالیت های سرمایه گزایه ای ندارد.

شرکت سرمایه گذاری کویت (Kuwait Investment Company)

جزیره کیاوا (Kiawah) در ایالات متحده و سهم عمده ای از شرکت ساختنی آتلانتا سنتر را (Atlanta Centre Ltd.) خریداری کرده است. واضح است که این نوع فعالیت ها کوچک ترین شباهتی به عطیات سرمایه مالی ندارد و دقیقاً از بهترین مشخصات سرمایه گزایه ای و طفیلی اند. پیشه بان ۶۶۰ میلیون دلاری دولت کویت برای خرید املاک گروه سنت مارتین در لندن

(St. Martin Property Group)

نیز از همین قبیل است. نمونه های فراوانی از این نوع فعالیت های سرمایه های کشورهای نفتی (بخصوص عربی) می توان ذکر کرد و اصولاً پدیده جدیدی نیست. مدت ها است که این گونه سرمایه - گذاران طیفی در اموال غیر مستقول (از نوع پاشاهای قدیم مصر) وجود داشته اند.

از فعالیت های خارجی این سرمایه داران

تازه به دوران رسیده دیگر چه می ماند؟! ... شرکت کویتی فوق الذکر " کنترل دو کمپانی کشتیرانی را یکی بین فیروز بریتانیا و دیگری بین انگلیس و ایرلند در دست گرفته است. " (گند و گاو شماره ۱ ص ۵) (در واقع کویت صرفاً سهام انگلیس را در این دو کمپانی خریداری کرده است) هم چنین.

صاحب یک شرکت جرم سازی در اوگاندا و یک شرکت حمل و نقل در سودان گشته است و در تدارک مالی ایجاد یک کارخانه سیمان سازی در مصر شرکت می کند. آیا این است آن صنایع انحصاری که قرار است در قلب سرمایه گزایه ای عرب موفق به ایجاد سرمایه مالی شوند؟ من فکر نمی کنم!

حال بپردازیم به جسات های مشترک این

سرمایه نو ظهور با سرمایه های خارجی. رفیق مستدل می نویسد: " بانک ها و شرکت های سرمایه گذاری معتبر (که عموماً در آن ها سرمایه مالی عرب یا ایرانی سرمایه غالب است) در مشارکت با اسامی جمهوری از سرمایه مالی امپریالیستی تاسیس شده اند که تضمین مالی پروژه های صنعتی و سایر پروژه ها را بعهده بگیرند. " (هناجا) (در ضمن اشاره کنیم که امروزه فقط یک " نوع " سرمایه مالی وجود دارد و آن هم ماهیتاً امپریالیستی است. عبارت " سرمایه مالی امپریالیستی " می تواند شبیه ایجاد کند. گویی شق دیگری نیز از سرمایه مالی وجود دارد! مثل " سرمایه داری غیر استعاری " مائوتسه تیگ!)

تشریحی به مشارکت با امپریالیزم این " سرمایه مالی عرب و ایرانی " که " عموماً ... سرمایه غالب است " بیندازیم: مثلاً اتحادیه بانک های عرب و فرانسه (Union de Banque Arabes et Francaises) نمونه خوبی از این قبیل مشارکت ها است. ۴۰٪ سرمایه بانک از کردیت لیونه (Credit Lyonnais) ۶۰٪ بقیه از " سرمایه مالی عرب " است. ظاهراً " سرمایه عربی دارای اکثریت است، ولی در واقع این ۶۰٪

توسعه ۲۹ بانک عربی ۱۵ کشور مختلف اداره می شود؛ عرب بودن این ۱۵ کشور نمی تواند دلیل و دلت سرطاً به نای آن ها به شکل " سرمایه ملی عرب" (که غالباً) قلداد شود.

تا این جا که پرونده این " سرمایه ملی" خیلی نازک است. برداریم به سرمایه گذاری صنعتی در داخل کشورهای نفتی. رفیق مندلی برای نشان دادن وسعت برنامه نای سرمایه گذاری ... کشورهای تولید کننده نفت" به سه نمونه اشاره می کنند: (کندوگا و شماره ۱ ص ۴)

(۱) - " برنامه چهار ساله الجزایر برای سال های ۷۷-۱۹۶۹ شامل ۲۲ هزار میلیون دلار سرمایه گذاری است." برای یک کشور عقب مانده با جمعیتی بیش از ۱۵ میلیون نفر این مبلغ چندان هم استثنائی و عظیم نیست. بخصوص با در نظر گرفتن این واقعیت که الجزیره کشوری است مغرور و بنا به پیش بینی خود دولت در آتی نیز مغرور باقی خواهد ماند!

(۲) - " بودجه برنامه پنج ساله عربستان بالغ بر ۶۰ هزار میلیون دلار (بقیمت جاری) است." همان طور که تمام مشاغدن آشنا با این مسائل می دانند در برنامه پنج ساله عربستان سعودی در واقع این یک اضافه بودجه است که سرمایه گذاری خواهد شد. مخارجی که در این رابطه پیش بینی شده غالباً بالاتر از واقعیت تخمین زده شده اند و با وجود این مازاد سالیانه هنوز خیلی بیشتر است از آنچه که مناسبه می شد. از طرف دیگر بخش عمده بودجه این برنامه صرف پروژه هایی از قبیل شیرین کردن آب راسازی و ساختن خواهد شد (در سال ۱۹۷۲ حتی قبل از بالا رفتن درآمد های نفتی صنایع غیر نفتی کمتر از ۲٪ تولید ناخالص صنعتی عربستان را تشکیل می دادند. امروزه بحالت افزایش سهم نفت در تولید ملی این رقم از ۲٪ نیز کمتر است).

(۳) - " کویت تنها در سال ملی ۷۵-۱۹۷۴ برنامه چهار هزار میلیون دلار سرمایه گذاری دارد." در این مورد رفیق مندلی اشتباه کرده است. ۴ میلیارد دلار رقمی نیست که برای " سرمایه گذاری" در نظر گرفته شده بلکه میلیتی است که دولت پس کت پرداخت های بودجه ای اختصاصی داده است. جالب است که به طرز تقسیم این بودجه نگاه می بیندازیم: ۴۱٪ آن برای هزینه های عادی (فرهنگ

پیدا شد دفع ۱۰۰۰) و ۴۰/۱۵٪ برای بودجه مؤسسات انتظامی و بازرگانی وابسته به دولت و بطور کلی برای " ذخیره" در خزانه داری کل (که باز پرداخت اصل وام های داخلی و خارجی را نیز شامل می شود) منظور شده است و صرفاً ۱۸/۷۵ باقی مانده صرف مخارج باصطلاح " عمرانی" خواهد شد. از این رقم باید ۴٪ که خرج خریداری زمین می شود کسر کنیم. می ماند ۱۴/۷۵٪ یعنی در حدود ۲۲۰ میلیون دلار که تازه بخش عمده این مبلغ نیز صرف فعالیت ساختنی و راه سازی خواهد شد.

حال به مشارکت های صنعتی در داخل این کشورها بپردازیم. رفیق مندلی می نویسد: " در خود کشورهای عربی سرمایه ملی عرب با مشارکت انحصارات عظیم امپریالیستی (و در اغلب موارد با کنترل ملی و سیاسی در دست اعراب) در یک سری پروژه های بزرگ صنعتی بکار انداخته شده است." (کندوگا و شماره ۱ ص ۵) مطالعه دقیق تری نشان خواهد داد که اکثریت این پروژه های " پر سر و صدا" هنوز تحت مطالعه هستند و به دلایل واضح غالباً به مرحله عمرتی رسند. مثلاً بخش عمده این پروژه ها مربوط به صنایع پتروشیمی است ولی: " تخمین زده می شود که حتی اگر نیمی از پالایشگاه هایی که برنامه ریزی شده ایجاد گردند بازارهای جهانی مواد شیمیائی با بحران شدید تولید اضافی روبرو خواهند شد." مثلاً کشورهای نفتی تانکرهای عظیم نفت کش حمدی سفارش داده اند. ولی: " به نظر می رسد که انداماتی که هم اکنون توسط کشورهای نفتی برای ایجاد یک ناوگان تانکر انجام شده در زمانی صورت گرفته اند که به دلیل تقلیل تقاضا در سایه با آن چه که پیش بینی شده بود و هم چنین به علت امکان باز شدن مجدد کانال سوئز یک مازاد عظیم جهانی تانکرهای نفت کش پیش بینی می شود." در مورد پروژه های تولید فولاد نیز همین مساله موجود است. پروژه های مذکور در شرایطی صورت می گیرند که در سطح جهانی از اوائل سال های دهه ۱۹۶۰ اضافه تولید روز-

افزونی در صنایع فولاد وجود داشته است. (تعلیقات
 * سلطان نوظهور فولاد * - شاه ایران - در ابیاع
 سهام شرکت فولاد سازی کروب نیز به همین دلیل
 هرچه بیشتر تصخره آمیز است.)

حتی اگر تمام این اشکالات را نیز کنار بگذاریم
 و ارقام موجود سرطایه گذاری در تمام این * پروژه -
 های بزرگ صنعتی * را در سال ۱۹۷۴ برای کل
خاور میانه جمع بزنیم مبلغی کمتر از ۴ میلیارد
 دلار بدست می آید. فرض کنیم ۵۰ و یا حتی ده
 میلیارد دلار! حال این رقم را مقایسه کنید با رقم
 نزدیک به ۵۰ میلیارد دلار * طراد * درآمد نفتی
 کشورهای مذکور (درآمد نفتی خیمای واردات غیر
 نظامی) - مقایسه کنید با رقم ۱۲ میلیارد دلار
 اسناد خزانه ایالات متحده که فقط توسط مرستان
 سمودی خریداری شده است. با رقم پیش از ۱۰
 میلیارد دلار که کشورهای نفتی به عنوان کمک به
 کشورهای عقب مانده داده اند (پولی که به مصر
 و سوریه برای مصارف * جنگی * اعطاء شده جزو
 این رقم محاسب نیامده است) یا رقم نزدیک به
 ۵ میلیارد دلار وام که ایران به کشورهای امپریالیستی
 اعطاء کرده است با ده ها میلیارد دلاری که این
 کشورها به * دفاع * اختصاص داده اند و غیره ...
 اگر صنعتی شدن اینست که شکل تقاسی
 دارد! آیا در شیخ نشین های نیمه خالی و در
 کشورهای هتل مرستان سمودی و ایران که رژیم های
 موجود تمام سعی خود را در حفظ سلطنتان پوسیده
 اجتماعی و سیاسی قدیمی می کنند می تواند شکل
 دیگری نیز داشته باشد؟

های داخلی تحت نفوذ دولت به عنوان سرطایه دار
 و یا سهام دار اصلی قرار دارند. اگر در برخی از
 این موسسات سهم دولت کوچک بشتر می رسد (مثلاً
 کم تر از ۵۰٪) دلیل آن قدرت بخش خصوصی نیست
 بلکه از حاکم بخشی دولت سرچشمه می گیرد. دلیل
 این امر کوشش های عندی دولت برای تشویق بخش
 خصوصی ضعیف و پیشبرد حافع آن است. دولت
 در تمام کشورهای نفتی از طرق مستقیم و یا غیر مستقیم
 کمک به ایجاد و تقویت بخشی از بورژوازی بومی می
 کند و برای شناختن رابطه مستقیم بخش خصوصی
 و دولتی لازم است ماهیت متفاوت دولت های مختلف
 را در این کشورها بررسی کنیم:

۱- در الجزایر و عراق یک بورکراسی ناسیونالیست
 به عنوان نمایندۀ یک بورژوازی رشد نیافته و ناقص
 بومی به شکل یک دیکتاتوری بنا پارتنی حکومت می کنند.
 هدف اساسی اقتصادی دولت در این دو کشور
 توسعه بازار ملی و ادغام کنویرزی در آن است. درآمد
 نفت این کشورها صرف انبساط اقتصادی می شود
 و بندرت شکل سرطایه گزایه ای به خود می گیرد.
 دائماً عناصری از قشر بورکراتیک حاکم از طرق قانونی
 یا غیر قانونی خود را بورژوا می کنند.
 لیبی یکی از شکل های ویژه این نوع دولت
 است. کنویر شریکند با تراکم نازل جمعیت. در
 لیبی بورکراسی دولتی در اقتصاد ملی غیر نفتی و ...
 خنطن تولید اجتماعی چندان رشده پیدا نکرده است.
 بنابراین در تقاسه با بورکراسی عراق و الجزایر بسیار
 مستقل تر است (مستقل از بورژوازی) و نتیجتاً پایه -
 های خرد بورژوازی اشرفش تعیین کننده تری
 دارد.

۲- در ایران و مرستان سمودی و امارات خلیج
 قشر حاکم هشاه شبه - فئودالی داشته و درآمدش
 از یک درآمد ملکی و کشاورزی تبدیل به یک درآمد
 نفتی و نزول خواری شده است. این شکل آخر درآمد
 فعلی اش محصول سرطایه گزایه ای این قشر است
 (یعنی بخشی از درآمد نفت که صرف انبساط اقتصادی
 و یا انباشت نشده است). وقتی که این قشر به سرطایه
 گذاری صنعتی (هرچند محدود) در داخل و یا در
 خارج می پردازد به علت ترسی است که با مشاهده
 از دست رفتن منبع درآمدش و یا ملاحظه تأخیر ارزش
 واقعی سرطایه گزایه ای اش (انعام ذخائر نفت،
 استفاده از خام جدید انرژی، تورم جهانی ...)

۳- دولت و سرطایه خصوصی

در کلیه کشورهای نفتی و درست بحالت ماهیت
 درآمد های نفتی، دولت موثرترین عامل در اقتصاد
 جامعه است. بخش خصوصی ملی در اغلب این کشورها
 با بخش دولتی قابل مقایسه نیست. (و هر جا نیز
 که بخش خصوصی حائز اهمیت باشد ماهیت "ملی"
 نداشته مستقیماً تحت تسلط موسسات امپریالیستی
 است). سروری دولت در این کشورها پس از مقایسه
 درآمد های نفتی (که تحت کنترل دولتند) با
 کل تولید ملی واضح می شود. اغلب شرکت ها و بانک

گریبان گیرش شده است. این افشار از کوچک ترین تغییر واقعی در ساختن کهنه اجنطی کشورشان پروریزی می کنند. در این کشورها دستگاه دولتی یک قشر بورکراتیک در حال پرورزا شدن را در اختیار خود دارد. ولی تلاوت بین این قشر بورکرات و قشر حاکمه (محدود و موروثی) اساسی است: اولی صاحب منصب و جیره بگیر و دومی "مالک" و کرایه بگیر* است. این دولت ها می گویند که پرورزایی ایجاد کنند که وابسته به خدمات تقریباً مجاني آن ها باشد تا بدین وسیله پایه اجنطی خود را مستحکمتر سازند. این کوشش کارلاً آشکار و بدون پرده است. در عربستان سعودی بخش خصوصی از وام های بدون بهره برخوردار است. در کویت دولت زمین های خود را به قیمت ارزان می فروشد و سپریه قیمت گران بازار خرید می کند؟!

بخور کلی درآمد های نفت طاعت کرایه ای (انحصاری) دارند. فقط بخش کوچکی ارزش اضافی واقعی از کرایه مطلق و تقاضای تشکیل شده است. در دولت های نوع اول این کرایه شکل صندوق عمومی پیدا می کند و به یک دولت پرورزا متعلق می گیرد. در دولت های نوع دوم متعلق به یک کاست است. ولی در هر حال آنچه که رهبران این کشورها با افزایش قیمت نفت بدست آورده اند صرفاً سهم عمده ای از ارزش اضافی مستخرج از تولید کنندگان کشورهای استثمار زده [خود آنها] * (کند و گاو شماره ۱ ص ۷) نیست (مطالعه رفیق مندل در این مورد قدری صمیم است) بلکه سهم بیشتری از ارزش اضافی مستخرج از تولید کنندگان استثمار زده جهان است. در مفهوم تاریخی آن، جبرانی است برای سود های کلانی که کل امپریالیزم (و نه فقط کارتل های نفتی) به خرج کشورهای استثمار زده به جیب زده است. البته با افزایش قیمت نفت سود های انحصاری کارتل های نفتی خیلی بیشتر از سهم قشرهای حاکمه کشورهای نفتی افزایش یافته است. سود شرکت های

*rentier

(absolute and differential rent)

برای تشریح دقیق این دو مفهوم به جلد سوم "سرمایه" بخش هفتم رجوع کنید. (اگر کسی بخواهد)

نفتی در سال ۱۹۷۴ به نسبت سال ۱۹۷۲ بیش از ۸۰٪ افزایش یافت. رقم عظیمی است [و این به خرج کارگران کلیه کشورهای که در بازار سرمایه - داری جهانی اند تمام شده است. البته این سود های سرشار در دست دولت الجزایر خیلی مفیدتر واقع خواهند شد تا در دست شرکت اکسون Exxon ولی اینجا مساله عذرخواهی برای از زیاده قیمت نفت مطرح نیست. فقیرترین کشورها هستند که بیش از همه از این از زیاده قیمت لطمه می بینند. درست است که باید هر گونه سعی امپریالیزم را برای تحت فرمان درآوردن کشورهای تولید کننده مواد خام محکوم کرد، ولی در ضمن باید بیش از همه چیز کل دستگاه سرمایه داری جهانی را که بر اساس تجارت کشورهای عقب مانده بنا شده است و تخریب و سود های انحصاری عوارض طبیعی آن هستند، محکوم کرد. این موضوع ط را به بررسی خاصیات کشورهای نفتی با امپریالیزم می رساند.

"استقلال" یا شکل جدیدی از وابستگی؟

۱- ملی کردن و وابستگی

رفیق مندل بد رستی از نظریات کسانیکه حکومتها و سرمایه داران عرب و ایرانی را چیزی بیش از " خادمین شرکت های نفتی " نمی دانند انتقاد می کند. این غیر قابل بحث است که دول نفتی از آن حدی که صرفاً نقش " خادمین تراسه های نفتی " را داشته باشند (البته بگذریم که تا چندی پیش نقش آنها دقیقاً همین بود) گذشته اند. ولی آیا این تغییر مساوی است با " مستقل شدن " این کشورها از امپریالیزم؟ حدود این " استقلال " چیست؟ محدودیت های سیاسی اجنطی و نشانی این کشورها و وابستگی آنها به کمک و پشتیبانی امپریالیزم در این " استقلال اقتصادی " (اگر حتی چنین استقلالکی وجود داشته باشد) تا چه اندازه تاثیر خواهد گذاشت؟ برای ارزیابی صحیح خاصیات کشورهای تولید کننده و امپریالیزم بی فایده نخواهد بود اگر سیر تکامل مساله نفت را مختصراً مطالعه کنیم.

از زمان جنگ کره تا اواخر سال‌های دهه ۱۹۶۰ شاهد وخیم‌تر شدن مداوم شرایط مبادله بین کشورهای امپریالیستی و کشورهای عقب‌مانده و مشکلات بازرگانی محصولات اولیه در سراسر جهان بودیم؛ قیمت مواد خام، یعنی صادرات اصلی کشورهای عقب‌مانده تثبیت شده بود در حالی که قیمت صادرات ساخت کشورهای امپریالیستی افزایشی یافت. با این که در این دوره کشورهای نفتی نسبتاً کمتر از دیگران صدمه دیدند (زیرا حجم صادرات آنها افزایشی یافت) ولی در اثر تشدید رقابت داخلی امپریالیزم و اقداماتی که برخی از کشورهای امپریالیستی برای کاهش ارزش پولشان کردند و بحران عمومی سوخت و پولی و تیرم لحام گسیخته‌ای که این اقدامات بدنیال داشتند شرایط فوق‌الذکر برای کشورهای نفتی نیز وخیم‌گشت.

برای برخی از کشورهای نفتی: آلهانی که وضع موازنه پرداخت‌هایشان از همه خراب‌تر بود این اوضاع به حد خطرناکی رسیده بود. این کشورها که احتیاجات مالی شان از همه بیشتر بود دقیقاً هفت‌هانی بودند که تطایل به " ملی‌کردن " نفت‌شان دادند. الجزایر در سال ۱۹۷۰ شروع کرد و بدنیال آن لیبی و سپس عراق و ایران تقلید کردند. در این رابطه آثار زیرگذا خواهند بود. این آثار مربوط به ارقام " مازاد " سرانه (مازاد صادرات بر واردات و منارج دیگر) کشورهای نفتی است. در سال ۱۹۷۳ (یعنی حتی بعد از ملی‌کردن) این رقم برای الجزایر ۱۶۶ دلار برای ایران ۲۰ دلار برای عراق ۵ دلار و برای لیبی ۱۱ دلار بود. در صورتیکه برای عربستان سعودی ۳۲۵ دلار برای کویت ۸۶۱ دلار و برای یونانی ۸۰۲۸ دلار بود. + و بچهر شدن شرایط، مبادله کشورهای فوق‌الذکر را وادار و تضعیف‌جیبیه امپریالیستی (بحالت رقابت) — که دیگر

رقم ۱۱ دلار مازاد سرانه برای لیبی کم جمعیت نباید باعث تعجب شود. دلیل آن سیاست‌ناسیب‌نالیستی‌فدائی، واردات‌نظامی و یدل و بخشش‌های زیاد است.

+ گلبه ارقام از: "Middle East Investments, Attitudes & Strategies"

فادریه تکوار عطیاتی که مصدق را بیست سال قبل شکست داد نبود — آنها را تشویق به ملی کردن کرد. خاقع‌فوانسه (ضعیف‌ترین قدرت امپریالیستی در مناطق نفتی) اولین ضربه ها را تحمل کرد و بعد از آن به ترتیب خاقع‌انگلستان و امریکا آسیب دیدند. امروزه تقریباً همه جا گرایش به سمت ملی کردن است (فعلاً عکس‌العمل کمپانی ها را کنار می‌گذاریم). اگر این ملی کردن صرفاً یک حایبه (بدون مشاورت با کارتل های نفتی) بود نمی‌توانست مترادف با افزایش قیمت‌ها باشد — که بدین آن، خاقعی که با ملی کردن بدستی آمد تا بهیژی بود. هیچ یک از کشورهای تولید کننده نمی‌توانست بخود اجازه افزایش یک‌جانبه قیمت‌ها را بدهد زیرا هیچ یک به تسهیلاتی دارای انحصار عرضه نیست. بنابراین — چهار کشور مذکور احتیاج به وسیله دیگری داشتند که توسط آن بتوانند کشورهای دیگر تولید کنند. را نیز تحریک به افزایش قیمت‌ها کنند. برخلاف آنچه شایعه شده، این امر اساساً یک چیز سیاسی نبود. اختلافات اعراب و اسرائیل بیشتر جنبه یک بهانه (فرصت‌خاسب) برای استفاده از این وسیله را داشت تا اینکه خود وسیله. به‌علاوه قیمت‌ها حتی قبل از تحریم نفت اعراب شروع به افزایش کرده بودند. امرم واقعی اقتصادی بود. تثلیل سرمایه‌گرایه‌ای و درآمد کشورهای که قبلاً از مازاد های عظیمی برخوردار بودند به علت کاهش ارزش لیره استرلینگ و دلار امریکائی (یعنی ارزهایی که قسمت عمده سرمایه عظیم پولی این کشورها به آن صورت بود) امرم خوبی در اختیار چهار کشور مذکور برای بسیج کتبه کشورهای تولید کننده گذاشت. به این باید هراس‌شیدی را که بعضی از کشورهای تولید کننده بهیژه کویت نسبت به انطام ذخائر نفتی پیدا کرده بودند اضافه کرد (این مساله در ضمن آنها را مصمم به کاهش تولید کرده است). بنا — براین، افزایش قیمت نفت اساساً جنبه یک عکس‌العمل حیوانی داشت تا یک " تجدید توزیع درآمد " — لیکن دینامیک آن از حد بود. بحران ضرره‌های ناشی از کاهش ارزش پول فراتر رفت و موجب افزایش (سببی و مطلق) سهم کشورهای تولید کننده از سود نفت شد.

از نقطه نظر کمپانی های نفتی اوضاع در ابتدا همان قدر وخیم بود. سود ناخالص هفت کمپانی بزرگ نفتی (که پنج تای آنها امریکائی و دو جای دیگر نیز

در امریک ریشه داشتند و هافمنان به پنج تالی
اولی متصل بود (در عرض ده سال از ۷۹۲٪ به ۱۷٪
تقلیل یافته بود. ظرفیت این تراست ها برای تامین
احتیاجات مالی خود بطرز اسفناکی کم شده بود در
حالی که احتیاجات آن ها به علت سوین انقلاب
ضعفی افزایش می یافت. برای نمونه مثال ذکر کنیم:
مشارکت شرکت ریهال داچ شل (Royal Dutch Shell)
در کمپانی جنرال اتومیک (General Atomic Co.)
از یک طرف، تا ۲۱ مارس ۱۹۷۴ بوی این شرکت
ضوری معادل ۴۴ میلیون لیبره استرلینگ ببار آورد
و از طرف دیگر، مخاطر سرمایه گذاری آن در عرض
شش ماه از ۲۷۴ میلیون لیبره (۶۷۶ زانویه تا ژوئن
۱۹۷۴) به ۴۲۶ میلیون لیبره برای شش ماه بعد
افزایش یافت.

گذشته از این، مساله دیگری که کمپانی های
تختی با آن روبرو بودند سود مستند ساختن است. تراج
تخت در ایالات متحده و هم چنین سرمایه گذاری های
مربوط به خدلوله آلاسکا بود (بریتیش پترولیوم
British Petroleum نیز به میزان ۱۶٪ در
این پروژه سهمیم بود). بحران تخت بر طرف کردن
اشکالات اقتصادی و اکولوژیکی را که بر سر راه این
پروژه ها وجود داشت امکان پذیر کرد.

از نقطه نظر کمپانی های تختی تنبها وسیله
موجود برای افزایش سود بالا بردن قیمت ها بود.
ولی بحمل واضح سیاسی داخلی نمی توانستند در
این کار ابتکار عمل را بدست گیرند. لازم بود که افزایش
قیمت ها توسط دیگران یعنی کشورهای تولید کننده
انجام گیرد. از طرف دیگر، ازدیاد قیمت تخت به
قدرت رقابت صنایع ایالات متحده در مقابل صنایع
اروپای غربی (بخصوص آلمان فدرال) و ژاپن که به شدت
وابسته به نفت خاور میانه بودند می افزود. کمپانی
های تختی کشورهای نفت خیز خاور میانه را به افزایش
قیمت ها تحریک کردند. ولی این افزایش بعد از جنگ
اکبر ۱۹۷۳ بدنیال تحريم نفت اعراب بطور سرسام
آوری شدت یافت.

خامع کشورهای تولید کننده و تراست ها
در مورد بالا بردن قیمت یکی بود. افزایش مطلق و
نسبی سهم کشورهای تولید کننده بسیار بود که
برای ازدیاد سود کمپانی های تختی می بایستی
پرداخت می شد. البته با رضایت کامل کمپانی ها،
زیرا این بها از جیب مصرف کنندگان پرداخت می

شد.

ولی اگر این دو گروه در مورد افزایش قیمت-
ها هافمنان یکی بود در رابطه با کاهش قیمت
این طور نیست. پایین آوردن قیمت ها برای گل
سیسم امپریالیستی امری واجب شده زیرا افزایش
قیمت ها از محاسبات امپریالیزم امریک خیلی بیشتر
بوده است و به طرز خطرناکی تعادل بازار جهانی
سرمایه داری را تهدید می کنند. باید قیمت ها
و بنا بر این خامع کاهش یابند. ولی به خرج کی؟
سعی دولت امریک اینست که از طرق مختلف کشورهای
تولید کننده را وادار به کاهش قیمت های تخت
کند. امپریالیزم در این کوشش از همکاری فداکارانه
عربستان سعودی و اطارات خلیج که از لحاظ اقتصادی
و سیاسی به امریک و انگلستان شدیداً وابستگی دارند
و در ضمن از "مژاد" عظیمی برخوردارند بهره -
مستند است. کیت از قرار گرفتن در صف هفتکارانش
قدری امتناع ورزد زیرا ذخائر تختی او از همه سریع
تر ربه انتظام است. کیت به تنبها تولیدش را کاهش
داده بلکه از درآمدش یک " صندوق پهلنداز
مخصوص" ایجاد کرده است که بعد از انتظام خامع
تخت استفاده شود. کشورهای تولید کننده دیگر
نیز که احتیاجات مالی شان ربه تزاید است از
پائین آوردن قیمت ها خود داری می کنند. این ها
" خیلی بجا " جواب می دهند: سود کمپانی ها
را کم کنید! " سخنانی " متقابل این کشورهای با
امپریالیزم غیر انگلوساکسون که خیلی کم تر از امپریالیزم
" کمپانی های تختی بزرگ " از سود تخت ذینفع است:
از این مساله ریشه می گیرد. روابط ممتاز ایران با
آلمان فدرال و عراق با فرانسه نمونه هایی از این
" سخنانی " روز افزونند.

" کمپانی های بزرگ " غافل گیر شده بودند:
تصمیمات تختی تا اندازه ای از دستشان خارج شده
بود. ولی نه گاملاً: آنها هنوز نفوذ زیادی روی
بسیاری از کشورهای تولید کننده اعمال می کنند.
چگونه می توان این اعمال نفوذ را با ملی کردن آرامکو
توسط عربستان سعودی - خادم فداکار امپریالیزم
امریکا - آشتی داد؟ دو جواب وجود دارد: از
یک طرف، اگر کمپانی های تختی امریکائی مقداری از
نفوذ خود را از دست داده باشند دولت امریک هنوز
این نفوذ را از دست ندهاده است. کمپانی ها هنوز
می توانند به " قدرت انقوی " دولت امریک تکیه کنند

از طرف دیگر، کمپانی‌ها درک کرده‌اند که گرایش ملی کردن قطعی است و پرمرازا اقدامات بدون توفیق شان در تجدید لیبی، دیگر در مخالفت با ملی کردن ساجت نمی‌کنند. کمپانی‌ها خود را با این اوضاع تطبیق داده‌اند و سعی دارند که در این ملی کردن‌ها بهترین شرایط ممکن را برای حفظ خافع خود بدست آورند. موافقت‌نامه‌ای که در ملی کردن آرامکو امضاء شد کمک‌های عظیم مالی عربستان سعودی به آرامکو و قیمت‌های مساعد (قیمت مخصوصاً) برای نفت ملی خریداری شده توسط آرامکو پیش‌بینی کرده است. کمپانی‌ها بخترافزونی از سودهای سرشارشان را از تولید مواد شیمیائی کسب خواهند کرد (درشش ماه اول ۱۹۷۴ برای اکسون ۲۵٪ در ضمن، آنها با سودهای جدید بسرعت هرچه بیشتر نه تنها خافع انرژی بلکه نوع فعالیت‌هایشان را نیز گسترش می‌دهند (از ۱۸٪ به ۱۲٪ منارجشان اخیراً در سرمایه گذاری‌های غیرنفتی بوده است).

بظهور خلاصه، به نظر می‌رسد که درجای شرایط استعطاری که سابقاً در مورد تولید نفت برقرار بود، امروزه خاسیات استعطاری نو جایگزین شده است. امروزه امپریالیزم و طبقات حاکمه و رهبران کشورهای عقب‌افتاده همگی سهم بزرگتری از فزائم استثمار بدست می‌آورند. ولی استثمار امپریالیستی اساساً باقی می‌ماند، فقط شکل آن عوض شده است. وابستگی شکل جدیدی به خود می‌گیرد.

یعنی، وزیر نفت و معادن عربستان سعودی، این شکل جدید استثمار را خوب تشریح کرده است. او در سپتامبر گذشته در لندن چنین اظهار داشت: «امروزه این دولت‌ها (کشورهای تولیدکننده) در تعیین قیمت، میزان تولید، توسعه تسهیلات نفتی در آینده و تا حدودی حتی تعیین مقصد صادرات نفت خود تقریباً اختیار تام دارند. نقش کمپانی‌ها بازی می‌کنند نقش خریدار، تصفیه‌کننده و تأمین تکنولوژی است.» به عبارت دیگر، کشورهای نفتی حتی در رابطه با مالیت خود به عنوان تولیدکننده نفت کاملاً وابسته خواهند ماند. ولی این فقط یک جنبه از وابستگی آنهاست. وابستگی آنها به تراست‌های نفتی فقط یک جنبه (فرضی) وابستگی آنها به سیستم امپریالیزم است.

۲- سرمایه‌گریزهای وابستگی

سرمایه‌گریزهای وابستگی سرمایه‌گریزهای که در خارج توسط کشورهای نفتی سرمایه‌گذاری می‌شود به طرز بسیار واضح و تحقیق‌آمیزی وابستگی روزافزونی این کشورها را به امپریالیزم نشان می‌دهد.

یکی از مبحترین علائم بحران فعلی سرمایه‌گریزهای جهانی کسری موازنه پرداخت‌ها در کشورهای عمده امپریالیستی (غیر از آلمان غربی) بوده است. در مقاله جالبی درباره موازنه پرداخت‌های امریکا کریستین گو (Christian Goux) تغییراتی را که در اهمیت نسبی خافع خارجی انباشت سرمایه امریکائی بعد از سال ۱۹۶۵ ایجاد شده است تأکید می‌کند. او نقش جدیدی را که حرکت سرمایه‌گریزهای خارجی به سمت ایالات متحده ایفاء می‌کنند نشان داده است. ممکن است تعجب به نظر آید که ورود سرمایه خارجی به ایالات متحده به توسعه امپریالیزم امریکا در خارج کمک می‌کنند. ولی در سطح موازنه (ارزی) دقیقاً این طور است. جریان داشتن پول‌های تازه‌ای که وارد می‌شوند به گروه‌های امریکائی این امکان را می‌دهد که بدون از بین بردن تعادل موازنه پرداخت‌ها در خارج سرمایه‌گذاری کنند.

می‌توان گفت که این جریان سرمایه خارجی به ایالات متحده که به عنوان یک خیمه فرضی به سرمایه امریکائی اجازه انباشت شدن در خارج را می‌دهد، موازنه پرداخت‌های محدود و خراب جاری را به حالت تعادل بر می‌گرداند. برای امپریالیزم امریکائی لازم است که هرچه بیشتر سرمایه‌هایی که از لحاظ سیاسی و اقتصادی بی‌طرفند (به امریکا) جلب شوند. مثلاً از طریق خرید سهام بدون در دست گرفتن کنترل شرکت‌های امریکائی. * تأکید از ماست.

چقدر خوب بیان شده است. این تحلیل در مورد تمام کشورهای امپریالیستی دچار کسری بودجه صادق است. و این راز حرکت سرمایه‌گریزهای

* در شماره ۲ مجله فرانسوی

Colloquio de l'Economia politica

صفحات ۷۴، ۷۵، ۷۶

از سهام کارخانه های خود (غالباً کم سودترین آن ها) چنان که در مورد تراست کروپ و شرکت سازنده جنگسند های فانتوم گرو من ایسوی ایشن (Grauman Aviation) و شرکت هواپیمائی پان امریکن (اتفاق افتاد) ذخائری را که برای تأمین مخارجشان احتیاج دارند آزاد می سازند. این عملیات به هیچ وجه خطری برای آن ها ندارد و کوچک ترین امکان اینکه تحت کنترل سرمایه های نفتی قرار گیرند موجود نیست. اینکه تراست کروپ یک کرسی در هیات مدیره یکی از شرکت هایش را به دولت ایران داده است (البته این هم یک مورد تک و استثنائی است) هیچ گونه تغییری در اوضاع نخواهد داد. این کرسی ("اسباب بازی" که به شاه ایران تقدیم شده) خیلی هم گران تمام شده است. در انتیروپز مجله کارفرمایان فرانسه می خوانیم که یک شرکت سرمایه - گذاری که دولت ایران و تراست کروپ آلمان در آن ۵۰-۵۰ سهامند در زورنخ تشکیل شد. فعالیت های این شرکت محدود به ایران نخواهد بود بلکه شامل اجرای پروژه های صنعتی (که تراست کروپ در آن نقش غالب را خواهد داشت) در سراسر جهان سوم است. * (تاکید از طاست)

خلاصه کنیم، این همان پیشنهاد کلاسیک "سرمایه های خود را به دست بپسارید" و در دست ما محفوظ و سود بخش خواهد بود" می باشد که در واقع یعنی "سرمایه های خود را به خاطر خافع ما که همان خافع شماست به دست ما بپسارید" به علاوه آلمان تنها کشوری نیست که چنین "پیشنهادی" کرده است. امروزه کلیه کشورهای امپریالیستی چنین پیشنهادهایی می دهند. صنعت نفت آمریکا خود را برای جلب صدها میلیون دلار آماده می کند (اخیراً قسمت کوچکی از سهام کیمیا نفتی اکسیدنتال Occidental Petroleum Co. توسط عربستان سعودی خریداری شده است).

ما حتی شاهد بروز یک رقابت شدید بین امپریالیست ها برای جلب سرمایه های نفتی - شکل مدنی از هجوم برای طلا - هستیم. ایالات متحده و انگلستان به علت اهمیت بازار مالی و شبکه بانکی وسیع شان تا بحال در این مسابقه از همه پیشی گرفته اند. آلمان بالاچاره به قدرت صنایع خود تکیه

کرده و با هدیه پر زرق و برق "شارکت" جلو آمده است. فرانسه نیز در رقابت با انگلستان هدیه زیبایی دیگری، یعنی مشارکت های بانکی، اعطاء می کند. این فعالیت های مشترک در واقع وسائل مختلف و مجرب سرمایه های نفتی هستند - با این فرق که در ظاهر حالت "آلت دست بودن" آن ها را می پوشانند. فعلاً این پدیده گل کرده است و هر چه بیشتر از آن استفاده می شود. مدیر شرکت مرگان گرن گل (Morgan Grenfell & Co. Ltd.) دلایل آن را با "واقع بینی" مفروض چنین توضیح می دهد: " (فرمول موسسات بانکی مختلط) یک بار دیگر سرمایه عرب را با تجربه بانکی غرب به هم می پیوند... موجدیات تسهیل در گردش آوردن با اصطلاح دلارهای نفتی را فراهم می سازد و تا اندازه زیادی به تزریق بسیار لازم سرمایه بانکی در بازارهای مالی بین المللی کمک می کند. *"

از این رو که برخی از کشورهای امپریالیستی احتیاجات فوری تری دارند (ایتالیا انگلستان و فرانسه و غیره) و بعضی از آن ها مثل ایتالیا شانس بسیار کمی در این مسابقه برای جلب سرمایه های نفتی دارند، کلیه کشورهای امپریالیستی - که از همستگی اقتصادی و سیاسی ای که آن ها را علیرغم خافع مختلف و رقابت شان به هم می پیوند آگاهند - امروزه در حال بحث درباره نحوه ای از "درگوش آوردن" سرمایه های نفتی هستند که از طریق آن بتوانند به کلیه کشورهای امپریالیستی دچار کسری کمک کنند. در این رابطه دو پروژه در ملاحظه هم قرار گرفته اند: پروژه سازمان همکاری و عمران اقتصادی (OECD) که هدفش تضمین دسته جمعی سرمایه گذاری در کلیه کشورهای دچار کسری است و پروژه کیسینجر - سایمون (که آلمان غربی با آن مخالف است) که در نظر دارد یک ذخیره سرمایه های نفتی ایجاد کند و از این طریق "دلارهای نفتی" بین کشورهای دچار کسری تقسیم شود. منظره این مشاجره بین امپریالیست ها بر سر "مجدداً درگوش آوردن" سرمایه های نفتی، یعنی شکل جدید تقسیم ثروت کشورهای عقب مانده بین امپریالیست ها واقعاً گمبوع آور است. این است واقعیت این "سرمایه مالی اتونوم عرب و ایرانی"!

سرب و یوسی به هیچ دست. ایا امیرالیزم می تواند سرمایه هائی بی طرفتر از سرمایه های کشورهای نفتی حتی به خواب ببیند؟ تسبها جائی که سرمایه عرب * بی طرف نیست در مورد اختلافات اعراب و اسرائیل است ولی این مساله نیز در اروپا که حل شده و در آمریکا هم — البته نه بدون اشکال — در حال فیصله یافتن است.

نفتی که امیرالیزم به سرمایه های "اضافی" کشورهای نفتی محول کرده این است که اقتصاد امیرالیستی را پرور سازند و مخارج انبساط امیرالیستی را تأمین کنند. کشورهای نفتی نیز نقش خود را اطمینان با بازی کرده اند.

چند کلام از ردزوریه (R. de Vriese)

معاون تراست مرگان (Morgan Trust Co) بشنوم:
 "امسال تا کنون در اثر دخالت سیستم بانکی تقریباً تمام کشورهای واردکننده نفت [البته منظور فقط کشورهای "صنعتی شده" امیرالیستی است] کسری طائی خود را بدون اشکال زیادی تأمین کرده اند. کشورهایمانند ایالات متحده، انگلستان و فرانسه موفق شده اند که مقادیر قابل توجهی سرمایه مستقیماً از کشورهای اوپک وارد کنند و این واردات بخش عمده کسری آن‌ها را جبران کرده است. در مورد ایالات متحده، در واقع جریان سرمایه های اوپک از کسری حساب های جاری نیز تجاوز کرده و به بانک های امریکائی اجازه داده است که مقدار زیادی دلار به ژاپن و دیگر کشورهای دچار کسری طائی صادر کنند. پس اندازهای ارزی در بانک های امیرالیستی که هرچه بیشتر به صورت دلار بوده و مستقیماً در ایالات متحده سپرده شده است علت مستحکم شدن مجدد دلار در سطح بین المللی است. خرید قبوض خزانه داری (بخصوص خزانه داری امریکا و انگلیس) و سایر اوراق بهادار توسط کشورهای نفتی که از یک طراز تعلیم موازنه پرداخت ها بهره مندند، با نظام وام های میلیارد دلاری که سخلسا و مستندانه به کشورهای امیرالیستی هدیه کرده اند قسمت عمده این جریان (خون ریزی اسم خاص) برای آن است سرمایه."

نویسه ای را که امروزه امیرالیزم برایش چنان اشتها پیدا کرده است تشکیل می دهد.

ولی از آنجا که کشورهای امیرالیستی هرچه بیشتر به سرمایه های دراز مدت و غیر نقدی احتیاج دارند، دارندگان سرمایه های نفتی را تشویق می کنند که بخش بیشتری از ذخائر خود را در اموال غیر منقول و حتی در صنایع امیرالیستی سرمایه گذاری کنند (بگذاریم که با وجود این، فعالیت های فوق تا به امروز بیش از ۲٪ در آمد نفت را شامل نمی شود). سرمایه گذاری اعراب در اموال غیر منقول (در املاک) اخیراً به اندازه قابل ملاحظه ای افزایش یافته است. انگلستان و ایالات متحده بیش از همه از این نوع سرمایه گذاری ها سود برده اند. قبلاً به چندین مثال از این نوع سرمایه گذاری ها اشاره کردیم. می توان نحوه های دیگری نیز پیدا کرد: مثلاً، خرید بخش عمده ای از املاک کامرشیا ل یونیون آسورنس (Commercial Union Assurance) در لندن به بهای ۸۵ میلیون دلار توسط ابو ظبی و مشارکت کویت بعیران یک ثلث در یک گروه طئی امریکائی با سرمایه ۳۰۰ میلیون دلار (دو ثلث دیگر به شخص دیوید واکلر و بخش طئی چیس مَنهَکَن Chase Manhattan - تعلق دارد).

برای انگلستان سرمایه گذاری های عرب و ایرانی به وقع تر از این نمی توانست برسد. زیرا شاخص ارزش سهام نسبت به ماه مه سال ۱۹۷۲ به میزان ۵۰٪ تنزل یافته بود. در مورد ایالات متحده نیز همین طوری بود. دلار مستحکم شد و لیره استرلینگ تقویت یافت. گفته می شود که سرمایه های کرایه ای عرب و ایرانی از طریق این قبیل فعالیت ها خود را در مقابل تنزل ارز بیمه می کنند. با اصطلاح این به نفع اعراب و ایرانی است که آن ارزی را که ذخائرشان به آن صورت موجود است تقویت کنند [آیا این بهترین دلیل در اثبات وابستگی این سرمایه ها به امیرالیزم نیست؟]

سرمایه گذاری در سهام صنایع امیرالیستی نیز از همین منطق پیروی می کند. به همان ترتیب پناهگاهی برای سرمایه های امیرالیستی وحشت زده از تورم می سازند (باضافه این که این نوع فعالیت ظاهر خوش آیندتر و فریب دهنده تری دارند). این قبیل سرمایه گذاری ها به نفع اقتصاد امیرالیزم و به ویژه تراست های عظیمی است که با فروش مقداری

از کسفرانسی که توسط فاینشیا ل تایمز (Financial Times) در سپتامبر ۱۹۷۹ در لندن برگزار شد.

لازم است که درباره کمک به کشورهای عقبه مانده توسط کشورهای نفتی نیز چند کلام بگوئیم. مقدار این کمک به هیچ وجه قابل الحاح نیست و فقط تا ماه سپتامبر سال گذشته به حدود ۱۰ میلیارد دلار رسید. بود * دو سوم آن به شکل کمک های دو جانبه (غالباً توسط ایران و عربستان سعودی) و یک سوم آن بابت ملیت موسسات * چند جانبه صورت گرفت (در میان این موسسات صندوق بین المللی پول IMF و بانک بین المللی نوسازی و عمران IBRD ۲۱٪ مشارکتشان را به کمک کشورهای نفتی تامین کردند). * اینک با همای صندوق بین المللی پول و بانک جهانی بیش از هر چیز به نفع امپریالیسم است احتیاجی به اجابت ندارد.

کمک های دو جانبه نیز در تحلیل نهایی به نفع امپریالیسم است * میلیارد هائی که توسط ایران و عربستان سعودی و کویت بصورت وام بی بهره و یا با بهره کم بین کشورهای عقب مانده توزیع شده است - حتی اگر بخشی از آن صرف تامین مخارج واردات نفت و محصولات شیمیائی شود - از نقطه نظر اقتصادی برای کشورهای وام دهنده چندان سودی ندارد * بخش عمدتاً این وام ها صرف پروژه های شرکت های امپریالیستی می شود و به خزانه های امپریالیستی کمک خواهد کرد. * اگرچه این کمک ها برای پرورش واری ملی کشورهای عقب مانده ارزشان تر و بدون قید و شرط تر از کمک های مستقیم امپریالیستی است ولی کاملاً هم بدون محدودیت نیستند * این واقعیت دیگر معروف است که کشورهای مانند مصر و سوریه از طریق کمک های کشورهای نفتی (بخصوص عربستان سعودی و کویت و اخیراً حتی ایران) مجدداً در حیطه تجارت بین المللی امپریالیستی قرار گرفته اند. * (این دلارهائی نفتی * حتی بهتر از دانات نیکسون - بونف * اخراج * کارشناسان شوروی را از مصر توضیح می دهد). * گذشته از این، تراست های امپریالیستی با ذینفع کردن سرمایه های نفتی در فعالیت هایشان، تضمین می کنند که قسمت عمده سفارشات کالائی کشورهای نفتی به خودشان واگذار شود (مثلاً مردمی یک بازار مهم برای وسائط نقلیه و نظامی برای خود تضمین کرده است).

این در واقع همان سیستم کلاسیک * کمک * امپریالیستی است با این تفاوت که اکنون وام - دهندگان کشورهای وابسته اند * این کمک غیرمستقیم امپریالیستی یک مزیت دو جانبه دارد: نه تنها

حجم صادرات کالاهای امپریالیستی را افزایش دهد بلکه همچنین به امپریالیسم امکان می دهد که کمک های مستقیم خود را بکاهد و به این ترتیب وضع وخیم موازنه پرداخت های خود را بهبود دهند * یعنی استعمار به توان دو [

درس های * فلسفی * این پدیده را به عهده آقای ارل ایمریک (Earl of Idmerick) رئیس و لا نظام اطلاق بازگشتی بریتانیا بگذاریم:

... * می خواستم یک نکته فلسفی مهم دیگری را روشن کنم [؟] یعنی لزوم مثالی کردن چیزی که تا به حال قرار داد دو جانبه با کشورهای در حال توسعه بوده است. سنتاً کشورهای در حال توسعه * کمک منابع طبیعی، زمین، نیروی کار و تجهیزات دیگر محلی را در مقابل دریافت تکنولوژی، تأسیسات، ماشین آلات و سرمایه تامین می کرده است. امروزه اگر بخواهیم بهترین استفاده ممکن را از منابع جهانی ببریم، این عصر آخری یعنی تامین مالی باید جدا شود. * به عبارت دیگر شانه به شانه * و شریک دیگر باید یک شریک سودی، یک شریک مالی، نیز از کشورهای نفتی پیدا کنیم. *

نقشی را که به این * شریک مالی * (به زبان پرورژوازی - هم خواب تروموند) * محول شده است هر چه بخواهیم می توانیم نام گذاریم غیر از آنچه بودن [

۲- توسعه صنایع و وابستگی به امپریالیسم

از کمک های کشورهای نفتی به * دنیای سوم * تا حد زیادی به همان ترتیبی استفاده می شود که از قسمت بزرگی از درآمد خود این کشورها یعنی خرج واردات کالا از کشورهای امپریالیستی می گردد (کالاهای مصرفی، ماشین آلات و انواع وسائل تولید دیگر، اسلحه و غیره). * قسمت هرچه بیشتری از این واردات مرکب از وسائل صنعتی است. * رفیق مستدل در مقاله ای تحت عنوان * امپریالیسم و پرورژوازی ملی در امریکای لاتین * (Quatriém Internationale) 1970 (Novembre) تغییرات ساختاری اقتصادی و سیاسی کشورهای امریکای لاتین را مورد بررسی قرار داد و پدیده توسعه صنایع را چنین می شنجید:

از همان کنفرانس فوق الذکر پانزده سال تأخیر ...

* واضح است که افزایش سهم صنایع در تولید ناخالص ملی که در اثر سرمایه گذاری خارجی در بخش صنعتی صورت گرفته است موجب تسننل وابستگی اقتصادی این کشورها به امپریالیزم نخواهد شد بلکه برعکس همراه با آزادیاد وابستگی می باشد * این آزادیاد وابستگی را می توان بسادگی مشاهده کرد :

* کلیه وسائل تولیدی لازم برای صنعتی کردن به اضافه بخش عمده ای از مواد خام باید از کشورهای امپریالیستی وارد شوند * به این ترتیب وابستگی اقتصاد به صادرات (که هم چنان صادرات مواد خام باقی خواهد ماند) افزایش می یابد و با وخیم تر شدن شرایط مبادله [تسننل قیمت مواد خام به نسبت گالاهای مصنوعی] مجدداً منجر به توقف شدن رشد صنایع و عواقب دیگری که از آن سرچشمه می گیرند خواهد شد * قسمت زیادی از صنایع واقعی که سرمایه گذاری های خارجی را از لحاظ مالی تضمین می کنند در محل تأمین می شوند * این به نوبه ، بازار سرمایه داخلی را خالی می کنند و انباشت اولیه سرمایه ' ملی ' را متوقف می سازد *

* تحت فشار سرمایه خصوصی خارجی ، صنعتی کردن نه تنها باعث خروج دائمی درآمد سود و غیره می شود ، بلکه هم چنین حجره یه ورود مداوم تکنیسین و مدیران خارجی با حقوق های کلان می گردد که به نوبه خود این خروج درآمد کشور را تشدید خواهد کرد *

این تجزیه و تحلیل رفیق مستدل بطور کامل در مورد بااصطلاح صنعتی شدن کشورهای نفتی نیز صدق می کند * در واقع تنها عصر " جدید " این است که سرمایه گذاری های فعلی هرچه بیشتر از محل سرمایه های ملی (دولتی) تأمین می شوند - و همچنین این سرمایه ها هرچه بیشتر جای امپریالیزم را در دادن کمک به " دنیای سوم " می گیرند * این هرچه بیشتر به نفع امپریالیزم است * بخصوص اگر در نظر داشته باشیم که سرمایه گذاری های صنعتی کشوی در کشورهای عقب مانده سودشان روز بروز کمتر می شود - زیرا ترکیب ارگانیک سرمایه در صنایع کشورهای عقب مانده باندازه ترکیب ارگانیک در صنایع امپریالیستی است (در واقع صنایع کشورهای عقب مانده به شکل کارخانه های ساخته شده از کشورهای امپریالیستی وارد می شوند) و صنایع کشورهای عقب مانده حتی بیش از صنایع کشورهای امپریالیستی با

مسأله اضافه - ظرفیت و بحران اشباع تولید روبرو هستند *

پیرزاله (Pierre Jalée) این مسأله جهانی را بسیار خوب شرح داده است : " سرمایه خارجی با بزرگواری کامل می پذیرد که از لحاظ نسبت سهام در شرکت ها در اقلیت باشد [در سرمایه گذاری های مختلط امروزه حتی می توان گفت " می پذیرد " که هیچ گونه شرکت مالی نداشته باشد * - س. جایر] و حتی برای اثبات حسن نیت خویش این موضوع را خودش پیشنهاد می کند * حتی تصالحا پیش می رود که قبول می کنند مدیر کل شرکت هم مراکشی باشد و تنها به یک معاون یا مدیری انگلیسی نیازند - خوب چرا بیش از این توقع داشته باشد ؟ او می داند که موسسه بی توانی به زندگی خود ادامه دهد مگر با گواهی - نامه خارجی ، با مواد خارجی ، با تجهیزات خارجی و بالاخره با سرمایه بی خارجی * درست است که سرمایه بومی اکثریت سهام را دارد ولی او فقط یک سرمایه اسیر است * سرمایه گذاری مختلط شاید بدترین شکل بهره گیری استعمار نباشد ، زیرا سرمایه های ملی کشور میزبان را به زنجیر می کند و آنها را از حیثه طبع خودشان خارج می کند * (نظارت دنیای سوم * پیرزاله * انتشارات شبگیر * ص ۱۰۲ * تاکید از ما ست) از این منظور پیدا است که در سرمایه گذاری های صنعتی مختلط در کشورهای عربی و ایران ، کنترل مالی که در اختیار " سرمایه ملی اتونوم عرب و ایرانی " است تا چه اندازه بی ارزش و واهی است *

سرمایه داری فرتوت ، امپریالیزم فرتوت *

همان طور که ایالات متحده همیشه از لحاظ انکشاف سلطنتان سرمایه داری در پیش رفته ترین

● (spätkapitalismus, spätimperialismus) معنی تحت اللفظی این عبارت سرمایه داری موخر و امپریالیزم موخر یعنی سرمایه داری جهانی در دوره بعد از جنگ جهانی دوم می باشد *

نقشه بیده است. شکل های امریکائی بهره کنی امپریالیستی در امریکای لاتین نیز همواره یک مرحله از حاکمات امپریالیستی غالب در جهان جلوتر بوده اند. قبل از دیگران استعمار نو قبل از دیگران سرمایه داری نو. و هم چنین قبل از دیگران امپریالیزم نو در ایالات متحده شکل گرفته است.

بیر تکامل استعمار امپریالیزم فترت در دژهای امپریالیستی هنوز با اندازه کافی شناخته نشده است. رفیق مستدل بدون شک شخصی است که تا به ال آن را بهتر از همه تشریح کرده است (بط این راستی قبل از آگنشتای با آخرین کتاب او Der Spatkapitalismus می گوئیم). امروزه بسیار واجب است که یک تئوری جامع درباره امپریالیزم بر اساس تئوری سرمایه داری که شکل آخرین مرحله امپریالیزم را در راباه با آخرین مرحله سرمایه دارن (و شبهتین در راباه با انقلابات صنعتی) تشریح می کنند ساخته شود. با اینکه مرحله اخیر امپریالیزم توسط چندین مارکسیست معاصر (آرتور گوذر فراتک حمزه علوی، پیرزاله تجزیه و تحلیل شده ولی متأسفانه این بررسی قدری سطحی و ناقصی مانده است) رفیق مستدل اولین مارکسیستی بود که در سالهای دهه ۱۹۶۰ توانست تحولات جدید امپریالیزم راستی قبل از آگنشتای و اقامی این مرحله پیشبینی کند و تئوری (سرنجد مختصر) آن را مطرح نماید. * این تجزیه و تحلیل توسط او شروع شد و باید توسط او تکمیل شود. * بقیه ما مخلوط اصلی این تئوری باید بر این اساس باشد:

باید با تضاد اساسی که در وجه تولید سرمایه داری بین تولید و مصرف، بین گرایش به تولید نامحدود و مصرف محدود وجود دارد و از تحقق یافتن ارزش اضافی جلوگیری می کنند، شروع کرد. بطور خلاصه یعنی بررسی مسائل دینامیزم اساسی سرمایه داری در راباه با گرایش به تسلط دانش (تولید مجدد در سطح گسترده یافته). * این مقاله باید در

جان وب رابطه مستقیم و دو بخش تولید اجتماعی یعنی بخش تولید وسائل تولیدی و بخش تولید وسائل مصرفی که دو بخش ناب مانده سرمایه داری هستند، در نظر گرفته شود. بر اساس این دیالکتیک است که انبساط داخلی و خارجی وجه تولید سرمایه داری صورت می گیرد.

از قرن شانزدهم تا قرن هجدهم بسط اولیه وجه تولید سرمایه داری صورت گرفت. این مرحله دوران انباشت اولیه سرمایه بود که در داخل (در کشورهای اروپایی) در مرکز) توسط خلق تولید کنندگان انفرادی و در خارج به قیمت غارت مستعمرات انجام شد. سرمایه داری نوژاد صرفاً ثروت انباشته شده در مستعمرات را تصاحب می کرد.

سرمایه داری صنعتی کلاسیک در طی قرن نوزدهم که به دوران رقابت آزاد معروف است، بسط پیدا کرد. فقر تجزیه عالی و دامن کشورهای سرمایه داری سرعت با استیلاجات سرمایه برای توسعه در تضاد افتاد. ولی بسط خارجی به مدد سرمایه داری رسید. تولید بومی در مستعمرات به نفع صادرات محصولات کشورهای اروپایی که در مرحله صدور کالاهای مصنوع مصرفی بود، نابود شد (البته بجز تولید مواد خام مورد نیاز صنایع کشورهای سرمایه داری). تمرکز و اجتماعی شدن تولید در کشورهای

سرمایه داری در اواخر قرن نوزدهم به اوج خود رسید و با آغاز قرن بیستم بحران های که اتمام شرفیت مصرف خارجی، انحصاری شدن اقتصاد و ایجاد سرمایه های اضافی را بدنبال داشت ایجاد گشت. سرمایه داری به امپریالیزم تبدیل شد. * به صدور کالا - های مصنوع صدور سرمایه - که در تحلیل نهائی هدف آن تسهیل صدور سرمایه و ثروت بود - اضافه گشت (پدیده ای که لنین در آن گرایش سوی پسوندی و فساد وجه تولید سرمایه داری را مشاهده کرد). نیروهای استعمارگر انحصار دروهای مستعمراتی را در دست گرفتند و با پیدایش نیروهای جدید امپریالیستی رقابت بر سر کنترل این انحصار به جنگ جهانی اول منجر گشت.

جدا شدن شوروی از بازار بین المللی امپریالیزم موجب تشدید بحران های اشباع تولید سرمایه داری شد. نتیجه این بحران ها رکود سال های دهه ۱۹۳۰ بود که بدنبال آن جنگ جهانی دومی

نویسه بخش "امپریالیزم نو" در کتاب زیر رجوع شود:
"Marxist Economic Theory",
Ernest Mandel, (Merlin Press, London)
Chapter 13, pp 480-84.

رخ داد. پسران جنگ جهانی دوم، سرمایه داری راه حلی را که برای اولین بار توسط آلمان و ایالات متحده در دوره بین دو جنگ جهانی اتخاذ شده بود یعنی دخالت اقتصادی دولت و سابقه تسلیحاتی به پیش گرفتند. این اقدامات - یا شاید توسعه نو سازی اروپا بعد از ویرانی بی سابقه نیروهای مولده به دلیل جنگ جهانی دوم - مرحله جدیدی از انبساط را بر اساس توسعه داخلی بخش وسائل تولیدی مسر ساخت. مرحله سرمایه داری پوسیده و روز بزرگال - "سرمایه داری فرتوت" - Spätkapitalismus (اصطلاحی که مستدل به درستی به "سرمایه داری نو" - Neuskapitalismus ترجیح می دهد) - این معنای پدیده ای است که رفیق مستدل انقلاب تکنولوژیک مداوم می نامد - در این مرحله اهمیت کشورهای عقب مانده همچون دورو برای کالا و سرمایه تقلیل می یابد. بعد از جنگ جهانی دوم با اینکه از دست دادن چین و اروپای شرقی برای سرمایه داری کهنه اثرات اقتصادی فوری طبیعی بدنیال نداشت ولی این اوضاع دیری نپایید - کنترل نرخ سود، اشباع بیش از حد تولید امپریالیستی و مساله تورم و کسری موزانه پرداخت ها بحران جدیدی بوجود آورد که کلیه دروهای داخلی را به روی سرمایه داری بست. در طی این بحران (که از سال ۱۹۶۰ شروع شده و هنوز ادامه دارد) سرمایه داری فرتوت مجدداً راهی برای "تجدید حیات" پیدا کرده است: بسط خارجی - ولی این بار در شکل صدور وسائل تولیدی به مثابه مرحله ای جدید از صدور کالاهای مصنوعی. (امروزه به این پدیده واردات سرمایه های نفتی نیز اضافه شده است) - این مرحله در زمان امپریالیسم فرتوت Spätkapitalismus است. عصری که توسط صدر کارخانجات "حاضر و آماده و کامل" مشخص می شود. بدون تردید امپریالیسم فرتوت آخرین مرحله امپریالیسم و سرمایه داری است. مرحله ای که به ناچار کوتاه مدت خواهد بود. صدر تکنولوژی امپریالیستی تضاد اساسی سرمایه داری یعنی تضاد بین ظرفیت تولید و توه مصرف را به حد اعلا می رساند. زیرا این مرحله از یک سو مرحله صدر وسائل تولیدی است که بازارشان در غرب هم اکنون اشباع شده است و از سوی دیگر بدلیل سطح عالی ترکیب ارگانیک سرمایه، دروایی است که احتیاج به نیروی کار نازلی دارد و نتیجتاً

نیروی خریدی قابل مقایسه با توسعه تولیدی که در سر خواهد داشت ایجاد نخواهد کرد. نظام امپریالیسم جهانی به سمت نابودی می شناید. امروزه بیش از هر زمان مساله بشیت مساله انقلاب یا نابودی نیروهای تولیدی، مساله انتاب بین سوسیالیسم یا بریت است.

امپریالیسم فرتوت - مانند استعمار نو قبل از آن - بررسی مجدد تئورای انقلاب مداوم را ایجاب می کند. واضح است که در دروایی که امپریالیسم نظر موافقی نسبت به ملی کردن دارد مساله انقلاب (بطور کلی) بحورت "جنش های آزادی بخش ملی" مطرح نخواهد شد. ویژه تکالیف صرفاً دمکراتیک (مثلاً: تابلال در چندین کشور عقب مانده "اصلاح حیات ارضی" پروژه انجام گرفته است) و یا آزادی ملی باندازه قابل ملانسه ای کاهش یافته است. امروزه مساله بصورت مساله توسعه جهانگت بصورت "مساله صنعتی کردن"، و شکل های مدرن مساله ارضی و ملی پدیدار می شود (البته این دلیل بر آن نسبت که شکل قدیمی در بخش های بزرگی باقی نماند) که فقط دیکتاتوری پرولتری قادر به حل آن خواهد بود. فقط در راه وجود دارد: انقلاب مداوم یا ناهنجاری انگتاف ("عقب ماندگی") - انقلاب سوسیالیستی یا کریکاتور انقلاب!

ما مساله "جنش آزادی بخش ملی" را بعنوان یکی از شکل های اساسی مساله ملی می دانیم که بحورت مدرن خود هنوز باقی می ماند. مبارزه ملی طبقات ستم دیده خاطق عربی و ایرانی بصورت مبارزه بر علیه حیف و میل در آمد های نفتی توسط قشرهای خاکه خادم خافع امپریالیسم ادامه خواهد داشت. این مبارزه هرچه بیشتر شکل مبارزه علیه توسعه وابسته (توسعه ناقص) - یعنی تسنبا شکل رشد که تحت رهبری پرولوازی "ملی" امکان پذیر است - به خود خواهد گرفت. مساله ملی امروزه هرچه بیشتر در مبارزه علیه تمام طبقات دارای بومی حل خواهد شد. به همین دلیل ناسیونالیسم (یعنی ایدئولوژی همبستگی ملی طبقات) هرچه بیشتر ارتجاعی شده است. آن نقش ترقی که ناسیونالیسم قادر بود در برخی از موارد ایفاء کند رویه افول کامل است. امروزه انقلاب مداوم بیش از همیشه در دستور روز قرار دارد. ■